

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232098

UNIVERSAL
LIBRARY

جمودقوق محفوظا بين

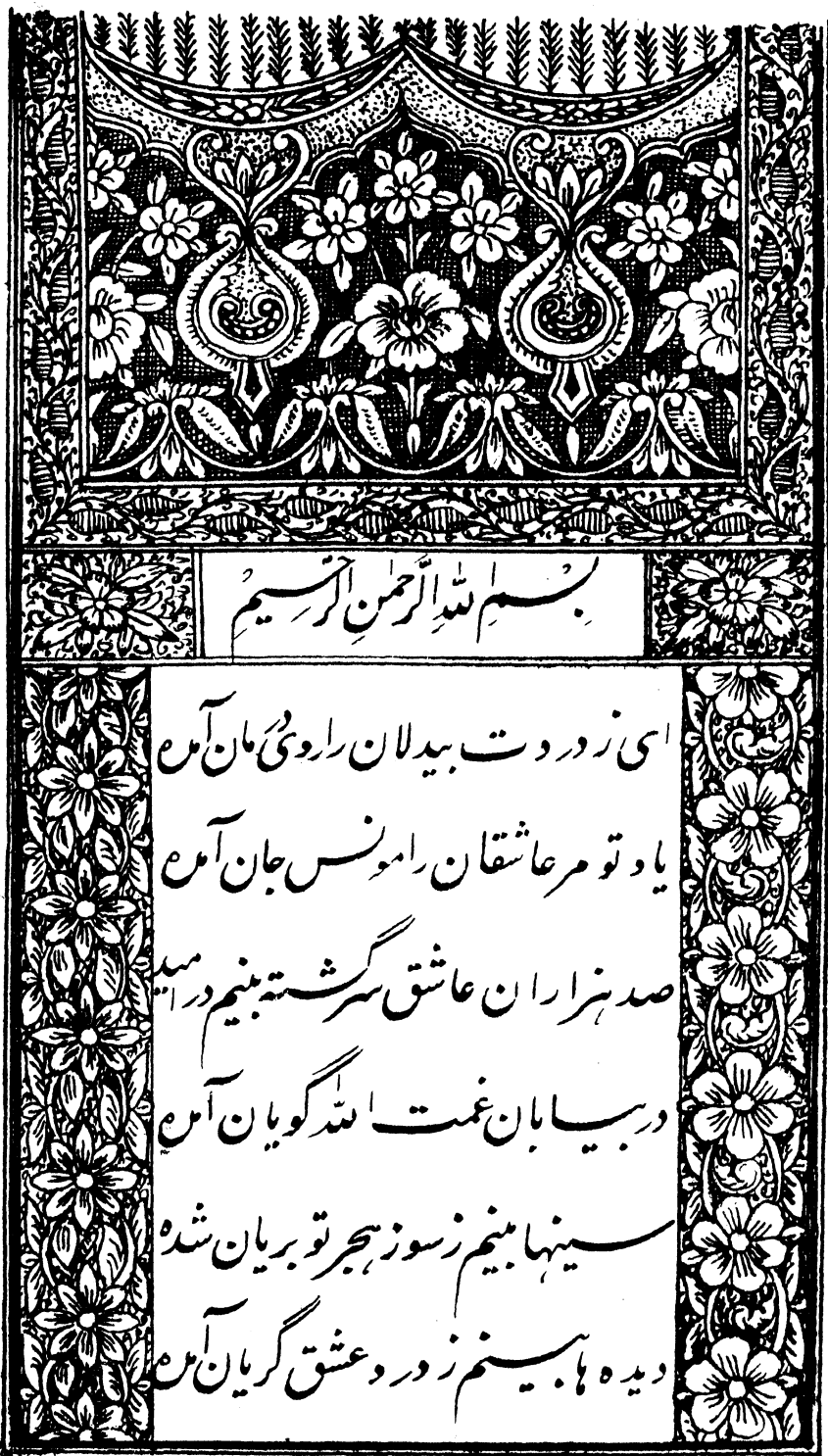
الاولياء كاي ولا
الان الله هو عليه هم يجرنو

بقونه تعالى كتاب سطا ب ساله لاجواب مسمي

عبدالله انصار
ملفوظات حضر خواجه تر

در ليله فرخنده مينا و جيد را باد و راه و نجه الحرام

در مطيع مي دي كن واقع چنه نر طبع كز



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای ز دردت بیدلان را روی مان آم
یا تو مر عاشقان را منس جان آم
صد هزاران عاشق گشته بنیم در آید
در بیابان غمت الله گویان آم
سینه با بنیم ز سوز هجر تو بریان شده
دیده با بنیم ز درد عشق گریان آم

۲۹۷۶۱۵
۱۶

صد هزاران همچو موسی هست در هر گوشه
 ربّ ارسله گو شده دیدار جیان آمن
 عاشقانت نعره الفقر محسوس میزند
 بر سر کوی ماست پای کوبان آمن
 پیر انصار از شراب شوق خورده جرعه
 گرد عالم همچو مجنون مست حیران آمن

ای کریمی که بخشنده عطائی و ای حکیمی که پوشنده خطائی
 و ای صمدی که از ادراک تاجدائی و ای احدی که در ذات
 و صفات بیهمتائی و ای قادریکه خدائی راسنرائی که
 جان ما را صفائی خود دِه و دل ما را هوا را خود
 دِه و چشم ما را ضیای خود دِه و ما را آرزوی آن دِه که آن به

رباع

یار بُلِ نارا تو بر حمت جان ده	در دهر را بصا بری درمان ده
این بنده چه اند که چه می باید کرد	داننده توئی هر آنچه خواهی آرد

الهی عذر ما بپذیر و بر عیبهای ما گیر
 الهی عمر خود بر باد کر دیم
 و بر تن خود بیدار کر دیم
 الهی از پیش خط و از پس انہم نیست
 الهی ترسانم از بدی خود و بیامرز ما را از خودی خود
 الهی بنیاد خود مرا خراب
 ممکن و باغ امید ما را بی آب ممکن
 الهی در دو جهان محبت تو کر دیم
 و جامہ بلا بر تن بریدیم و پرده
 حاقبت دریدیم
 الهی هر کراداغ محبت خود نہادی
 خرم نیستی
 اورا بر باد نیستی دادی
 الهی بے تو جای شادی نیست
 و جز تو روی آزادی نیست
 الهی هر کس ترا شناخت

هر چه غمید از تو دید پنداخت رباع

انگش که ترا شناخت باز چه کند	فرزند و عیال و خوان و مانا چه کند
دیوانه کنی هر دو جهان را بخشی	دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

الهی دلی ده که در کار تو جان بازیم و جانی ده که در کار آن
 جهان سازیم الهی یقینی ده که در آرزو ما باز نشود و قناعت
 ده که سعوه حرص ما باز نشود الهی دپتم گیر که بزر فضل تو
 پناه آویزی ندارم و عذر مپذیر که پاسه گریزم ندارم
 الهی گلوچه آورده که در داشویم و میپر س که چه کرده که رسوا
 شویم الهی عفتی ده که از دنیا پنازشویم و توفیق طاعت
 ده که در کار دین استوار شویم الهی نگهدار ما را تا پریشان
 نشویم و براه آر ما سرگردان نشویم الهی تو ساز که دیگر

ندانند و تو نواز که دیگران نتوانند الهی دلی ده که عت
 افزون کند و توفیق ده که بهیشت رهنمونی کند الهی
 علمی ده که در آتش هو اینود و علمی ده که در آب ریانبود
 الهی دیده ده که جز ربوبیت تو نپند و دلی ده که جز
 عبوبیت تو نگزید الهی یافت تو آرزوی ماست و
 دریافت تو نه بازوی ماست الهی آنچه کشتی آب ده
 و آنچه عبد الله گشت خراب ده الهی از کشته تو خون برینا
 و از سوخته تو دود بریناید الهی ما معصیت میکنیم دوست
 محمد رسول الله اندو گین می شود و دشمنی ابلیس شاد و
 فر دای قیامت اگر عقوبت میکنی باز دوست تو اندو گین
 میشود و دشمنی شاد الهی آن دو شادی بدشمن تو مده

وآن دو اندوه بر دل دوست منه الهی اگر کجبار گونی
 بنده من از عرش بگذر و خنده من الهی اگر کاسه
 تلخ است از بوستانست عبدالله اگر مجرم هست از
 دوستانست الهی چون بتو نگرم بادشاهم تاج
 بر سر و چون بخود نگرم خاکم بلکه از خاک کمتر ربا ع

جان در تن من عشق بر آتوزند
 وز هر برگ بوی وفا توزند

پیوسته دلم دم برضا توزند
 گر بر سر خاک من گیاروید

الهی سرمودی که ممکن بران داشتی و گفشتی که بکن بران
 نگذاشتی الهی اگر ابلیس آدم را بد آموزی کرد گندم آدم
 که روزی کرد الهی عیسی که خود را فراختی بگن سارمکن
 و چون در آخر عفو خواهی کرد او را شرمسار مکن الهی آمیزد

عاصیان و مطیعان چه کار است و گزنی که هر را برسد
 چه مقدار است **قطعه**

من بن عاصیم رضا تو کجاست	تاریک لم نور صفای تو کجاست
ما را تو بهشت گر طاعت بخشی	آن بج بود لطف عطا تو کجاست

آهی هر که را بر اندازی با ما و اندازی آهی اگر چه بهشت چون چشم
 چراغ است اما بے دیدار تو دود و داغ است آهی گل
 بهشت در پای عارفان تو خوار است و چونیده ترا با بهشت
 چه کار است آهی آنسیدی و روزی دادی رایگان و
 بیا مرزی رایگان که تو خدائی نه باز رگان رباعی

دنیای طلبه گویت مخموری	عقبی طلبه گویت مزدوری
مولای طلبه که داغ مولاداری	در هر دو جهان منطفه و منصوری

قطعه

ولی جان بخش چون بویت ندارد	اگر چه مشک از فرخوش نسیم است
ولیکن رونق کویت ندارد	مقام خوب دلخواه است فردوس

آلهی جمال تراست باقی همه شت اند زاهدان مزدور
 بهشت اند آلهی اگر بدوزخ فرستی دعوی دارنستم و اگر
 به بهشت بری بی دیدار تو خریدارنستم آلهی کاش که عبد
 خاک بودی تا نامش از دفتر وجود پاک بود رباعی

امروز ز من گرم نشد بازاری	دی آدم و نیامد از من کاری
نه آمده بودی به ازین بسیاری	فردا بروم خمیبر از اسراری

آلهی ابو جهل از کعبه آمد و ابراهیم از بچانه کار بعنایت است باقی
 بهانه آلهی نور در طاعت است اما کار بعنایت است

قطعه

آنجا که غنایت خدای باشد	فسق آخر کار پارسائی باشد
آنجا که قهر کبرائی باشد	سجاده نشین کلیسائی باشد

آلهی تو انگران با سیم وزر نازند و درویشان با نحن قسمنا
سازند آلهی دیگران مست شراب اند و من مست ساقی
ایشان فانی و مستی من باقی

قطعه

من مست تو ام از جرعه جام آزادم	من مرغ تو ام از دانه و دام آزادم
مقصود من از کعبه و بختانه تو	ورنه من ازین هر دو مقام آزادم

آلهی بر عجز خود آگاهم و بر بچار گه خود گواهیم آلهی
خواست خواست تست من چه خواهم آلهی چون آتش
فراق داشتی با تش دوزخ چه کار داشتی آلهی میکش این

چراغ افروخت را و سوز این دل سوخته را و مران این بنم آموخته
 را و در این پرده دوخته را الهی روزگاری ترا می بستم خود را
 می یستم اکنون خود را می جویم ترا می یابم **قطعه**

از صبح تو بے خبر بودم	آنجا که من و عشق تو بودیم
روزانه اگر کسے بیایم محرم	شب هست و غمت هست این چنین غم

الهی هر زوبانی که شکسته تر بود بر بام عبدالله نهی و هر دلی که
 خسته تر بود به مقام عبدالله دهی الهی چون توانستم ندانستم
 و چون دانستم نتوانستم الهی بجزمت آن ذاتیکه توانی و بجزمت
 آن صفاتیکه چنانی بفریادم رس که می توانی الهی آن چاشنی که
 دادی تمام کن و آن برق که بهانیدی دادم کن **قطعه**

یارب تو آنچه منی گداینخواستم	افزون ز سزای پادشاه میخواهم
------------------------------	-----------------------------

سهر کن در حاجت تو می خواهد | من آمی بودم از تو ترا میجو آم

آلهی چون سنگ را بار است و سنگ را دیدار عبد الله را

بانا امیدی چکار است | آلهی تا تو در غیب بودی من در غیب

بودم چون تو از غیب برآمدی من از غیب برآمدم | آلهی اگر بدعا

فرمانست قلم رفته را چه درمان است | ای عزیز

دنیا جای غرور است | و شهرستان سرور است رباطی است

بے اقامت و ثباتی است بے استقامت زخم نش او

بے مرهم است طلاق داده ابراهیم او هم است خانه

محبت و پیدادیت رانده جنید بغدادیت جرعه جان ^{سوز}

تخلیست پشت داده بلخیست آمیخته غفلت بدنامی

است ملعون کرده بایزید بسطامیت خود پرستان

دون تبت را دیر است مردود ساخته ابو سعید ابو النخیر است
 بگذاشته القیاس است برواشته اشقیاست طالب او
 ذلیل زبان او کلیل اهل عبرت را این آیه دلیل قُلْ مَتَاعُ
 الدُّنْيَا قَلِيلٌ اِی عزیز نظیر کن در گورستانها تا بینی
 چندین مقابر و مزار خفته نازنینان صد هزار که همه سعی کردند
 و کوشیدند و در تاب حرص و اهل جوشیدند و از جوهر و دوا
 بر میان بستند و سبوا پر از زر و سیم کردند و نعمتها خوردند و
 خیلها نمودند و نقدها را بودند عاقبت مردند و حسرتها بودند
 و انبارها انباشتد و غم دنیا بر دل گذاشتند ناگاه همه را
 در کشانیدند و شربت اجل چشانیدند اِی عزیز از موت
 بنیدیش و اهل بر دار پیش و گرنه وای بر تو و دوزخ ما وای تو

بد آنکه دوستان در خاک دعای ترا جو یابند و بزبان حال
 گویند که ای جوانان خاسل و ای پیران پچاسل مگر دیو آید
 که در نیسیا بید که مادر خاک و خون خفته ایم و هر یک ماه و هفت
 ایم و هفت از یاد شمارفته ایم مانیز از شمار بساط کامران
 بوده ایم و انبساط جهان بینی نموده ایم و پستان دنیا میکند
 عاقبت شربت موت چشیده ایم و از زندگانی وفانید
 و ناچیز شدیم تا خود را دیدیم بر باد فنا بر داده بر خاک عسنا
 افتاده نه از اهل و عیال دیدیم مرسته و نه از مال و
 منال فیتیم منفعتی هم قانع ایم با این ندامت اگر در پیش
 نبوده قیامت اکنون ما را نه پالشی و نه فراشی و نه نقد
 و نه قماش و نه سامانی و نه ندائی و نه امکان صورت و صدائی

هم بستیم شت خاک گدائی خط ما از دنیا حرمان ست و گشت
 ما نصیب کرمانت و قتیکه مارا امکان بود و جوهر در کمان
 بود نکر دیم هنرے و نجستیم خبری در پریشانی افتادیم و بر
 بهمان جان دادیم اگر نذارید خون در حال ما نگرید کفون که روح
 هر یک میرارد اشک حسرت می بارود و تعزیت خویش
 میدارد حال بے زبانت از کردارهای خود پشیمان
 رو آرید براه در حال ما کنید نگاه که نه از نام ما ست خبرے
 و نه در اجسام ما است اثرے آبدان ما ریزیده و استخوان
 بوسیده خانمان با خراب منزل و مکان با تراب
 و در بستر ما دیگران نأب و یتیمان ما از خانه غائب
 و رخسارهای ما خاک خورده و لبهای ما گرد آلوده

و دندانها را ما از هم ریخته و زبان را قریه بسته و
 دهان را در هم شکسته و تمام اعضای ما زخم خورده و مرغ
 روح ما رمیده و سبزه حسرت از خاک نامیده و مادر
 خاک تیره و شما در خواب خیره اِنَّ فِيْ ذَالِكِ لَعِبْرَةً
 لِأُولِي الْأَبْصَارِ اسی عزیز نشان خردمندی آنست
 که دل از دنیا برداری و غفلت بگذاری و پیش از حلت
 دنیا حاصل کنی زاده عجبی

عَنْزَل

اگر در خلعتی اینک سر جفت	حساب امروز کن و آنچه حاجت
هم اکنون حکم کُلْ عَظْمًا	ستانند از تو این تلج رواج
بکج و تخته تابوت حسپی	بخوبی کربو و تخت ز جاجت
کنون از حق فراغت مینائی	بگور آئی بدانی احتیاجت

ترپریز باید چنڈ گاہے	کہ فاسد گشت از عصیان حیات
کساد و فساد افکن ز توبہ	کہ چون فردا شود پنی روات
زرنج و در و فسق ای پیر انصار	مگر فضل خدا بخشد علاجت

اسی اہل جاہ بیا از پگاہ مسجد در آشب و روز در گناہ
 دنیا ہی شما آبادان دین شما تباہ و نہ شرم در جوات
 و در پیری پشیمانے عمری بکا پستی و عذری نخوستی
 مرگ تو در کمین و مقام تو در زمین و باز گشت تو
 رب العالمین غم دنیا بر دل از کار آخرت فاضل
 عنزل

دلا در کار حق میکن نظر ہا	کہ در راہ تو می بینم خطر ہا
کشا از خواب غفلت چشم تہا	بگوش ہوش تو گویم خبر ہا

ز یک تیری قضا جمله سپرد بکام نفس تو همچو ن شکر نباید مرد عاقل برگذر تماشای جهان کن در سفر	نکر خلقی بگورستان فکنده معاصی زهر قهرست و نمود گذرگاهی است این نیای فانی چو در پیش ست مرگ ای پیر انصاف
ای عزیز دنیا سرای ترک است و آدمی بر مرگست جای است تاریک و راهی است باریک وای بر آنکس چرخ ایمان کشت و بار مظلمه پشت عزل	
فغان فغان بهر شوم ملایک انداز ز سوز سینه پیری چو ناک انداز که گر بکوه زندر و زنی در ساف	مکن کج آه قفیری شب بتاز ز تیر آه یتیمان مگر نمیرسد حذر همیکن ازان ناک سحرگاه

بوقت غمیشی گر گوید الا الله	هزار همچو تو از خانمان براندازد
هزار جوشن فعل لا و گر بپوشانی	ز آه گرم فقیری چو موم مگرداند
هزار دشنه کشیدست و تیغ زهر آلود	برای گردن آنکس که گردن افرازد
متناز بر سر مظلوم ساکت اطمینان	که دست فتنه ایام بر سر تن نازد
درون سینه مجروح بنوا محرابش	بدانکه دوزخ را هست با تو پر دواز
اگر بخل نهند سالی ستم دیده	جزا دهند ترا در جهنم اندازد
ز جورهای لیمان بنال عبد الله	که گر خسی بزند کردگار بنوازد

امی عزیز چه کن تا مردی شوی صاحب تجربه و
 دردی شوی بهمت درویشان و به برکت مزارت ایشان
 خساره تو زرد شود و حب دل نیا بردل تو سرد شود و انگاه
 برسی به نجات و در آخرت پنی درجات را باسع

خواهی که درین مانه مردگی دی	و نذر ره حق صاحب دی گدی
روزان شبان بگردن میگرد	مردی گردی چو گرد مردگی دی

بدانکه حضرت عت در عالم ظاهر کعبه بنا کرده که آب
 گل است و در باطن کعبه بنا کرده که از جان و دل است
 آن ساخته ابراهیم خلیل است و این بنا کرده رب حلیل است
 آن کعبه منظور نظر مومنانست و این منظور نظر رحانست

رباع

در راه خدا دو کعبه آمد منزل	یک کعبه دل شما و یک کعبه دل
تا بتوانی زیارت و لها کن	کافرون زینرا کعبه باشد منزل

ای عزیز دنیا نه جائے آسایش است جائے
 آزمایش است یکی راهمت دوست من ای فدا

آنکه همتش همه اوست طالب نیارنجورست و طالب
 عقبی مزدور است و طالب لقمه مسرور است بدانکه
 چون از خود بریدی بدوست رسیدی دیگر اشارت را
 بدین راه نیست و زبان ازین سرگاه نیست مست باش
 مخروش شکسته باش و خاموش که هر سبوی در دست را بدست
 برند و شکسته را بردوش اگر داری طلب کن و اگر نداری
 طلب میکن گل بهش خارمباش یارباش اغیارمباش
 یار فروشی اسلام است خود فروشی کفر تمام است چون
 یار اهل است کار سهل است صحبت اهل تابجان است -
 صحبت ناهل عذاب جان است ر با ع

صد سال در آتش اگر نخل بود	آن آتش سوزنده اسهل بود
---------------------------	------------------------

بامردم نا اهل مباد صحبت	کز مرگ تبر صحبت نا اهل بود
-------------------------	----------------------------

در این راه اگر دست عارف بچوران بهشت باز آید طهارت
معرفت او شکسته گردد اگر در ویش غیر الله طلبد هر آینه
در اجابت بر و بسته گردد رباع

خواهی که سخن ز جان اگر شنوی	اسرار درونی شنیده شنوی
کم گوی ز خویش تا توانی از خویش	بجو دهمه آیت انا الله شنوی

ای دوست بهشت بهانه است مقصود صاحب خانه
است کار نه روزه و نماز کند کار شکستی و نیاز کند
در ویشی صیت خاکلی نچیت و آبی بر و ریخته نه کف پاک
را از ووردی و نه پشت پای را از و گردی در عا
و لها کوش و عیبا پوش و دین بدینا مفروش

بد آنکه هر که ده خصلت شعار خود سازد در دنیا و آخرت
 کار خود سازد با حق تعالی بصدق با نفس بقهر با خلق با انصاف
 با بزرگان بخدمت با خردوان بشفقت با درویشان بسخاوت
 با دوستان بنصیحت با دشمنان بحکم با جاهلان بخاموشی
 با عالمان بتواضع از حضرت خواجه پرسیدند
 که چه میفرمایند در حق دنیا فرمودند که چگویم در حق چیزیکه بت
 بدست آرند و بخت نگاهدارند و بجهرت بگذارند ای
 عزیز سرمایه عمر مستم شمار طاعت حق را غنیمت دان
 نجات نفس در طاعت جوی وقت مرگ را یاد کن -
 نفس امر او مدّه براهد جاهل اعتماد کن خود شناسی سرمایه
 بزرگ دان در همه کار یاری از حق طلب کن نادان را

زنده شمار از دشمن دوست روحذر کن از نادان مغرور
 اجتناب نمای ناشینده و نادیده مگوی بعیب خود
 بینا باش عیب کسان مجوی رباع

اندر ره حق تصرف آغاز نمکن	چشم بد خود بعیب کسان باز نمکن
سردل هر بنده خدا میداند	خود را تو درین میانہ انباز نمکن

از راستی باز مگرد در جواب تعجیل منمائی ناپرسیده
 مگو ناخوانده مرو مفروش آنچه نخرند در گذرتا در گذارند
 آنچه نهاده برگیر ناکرده را کرده شمار دل باز بچ
 دیو ساز در نهان پست از بیدار باش نان همه کس
 مخور نان خود را از به دروغ مدار از فرمان نفس خذر کن
 دشمن اگر چه حقیر است خوار مدار با ناشناخته هم سفر باش

اندک خود را بهتر از بسیار دیگران دان غم بهیوده مخور
 دوستی خدا را در کم آزاری شناس و خود از حال خود
 خافل مباش سعادت دنیا و آخرت در صحبت امانت
 و از نادان و امن فراهم کن سخاوت پیشه کن فقر بفر
 کن و محبت بدرویشان کن بحکم خدا راضی باش
 نیک اخلاق و دل آزاد باش بد اخلاق و دل آزار باش
 تواضع بیش کن اگر شادی خواهی رنج کش و اگر مراد خواهی
 صابر باش آنچه بر خود نپسندی بدگیران روا مدار و از
 خود لاف مزن عیب کسان مجوی و بعیب دینا باش

رباع

عیب است بزرگ بر کشیدن خود را	وز جمله خلق برگزیدن خود را
------------------------------	----------------------------

از مردم کم یار باید آموخت	ویدن همه کس را و ندیدن خود را
---------------------------	-------------------------------

نیکوئی کن تا بذل نمانی کسی را از خود بسخن رنج مگردان و بنده
 حرص مباش فرقی غفلت مشو مال را عاریت دان
 تدرستی را غنیمت شمرید آنکه هزار دوست کم است
 و یک دشمن بسیار از مردم نوکیسه ام گیر حرمت خاندان قدیم
 نگهدار و بتوانگری مخسر کن از تعصب دور باش
 مردم را در غیبت چنان گوئی که در رو توانی گفت و ناسپاسی
 و بے شکر را در خود راه ده و نیازمندان را سزانش مکن
 و درویشان و محتاجان را امید باز مگردان و بر آوردن
 حاجت مومنان را کار بزرگ دان و نیکوئی خود را
 بمنت بر زبان میار مردم را در بنیوائی مدد کن و بغم

کسان شادی منهای وخلق را بخود امیدوار مگردان
 و عقوبت باندازه گناه کن و وفا از جوان مردان طلب کن
 ای عزیز بدانکه رنج از سه چیز است از وقت پیش میجوایند
 و از قسمت بیش میخواهند چون روزی دیگران از آن غمیش
 میخواهند چون روزی تو بر روزی دیگران جداست
 پس این همه محنت بیهوده چراست و مهر از کیسه بردار
 و بر زبان نه مهر از دنیا بردار و بر ایمان نه وای آن
 کسانی که روز مست سرور اند صبح در خواب غور سر
 بر نمیدارند از خداوند خود دور اند نمیدانند که فردا اصحاب

قבור اند ر با ع

عمری بغم دنیا می گزرد	هر لحظه ز دیده اشک غم می گزرد
-----------------------	-------------------------------

شب نخته روز مست هر صبح	اوقات عزیزین که چون میگذرد
------------------------	----------------------------

بگوید که پستی و بجوانی مستی و در پیری سُستی پس
 مسکین خدا را که پرستی خوش عالمی است نیستی هر جا که
 ایستی نگویند کیستی اگر در آئی در بازست اگر نیائی حق
 بے نیاز است دنیا را اگر دوست داری بده تا بماند
 و اگر دشمن داری بخور تا نماند دی رفقه باز نیاید و فردا
 اعتماد را شاید جوانی را غنیمت دان که دیر نماند
 تیرس از کسی نترسد از خدا اگر بر آب روی خسی باشی
 و اگر بر هوا پری گسی باشی دل بدست آرتا کسی باشی
 قطع

آن شیندی که حیدر کرار	کافران گشت و قلعهها بکشتاد
-----------------------	----------------------------

تا ندای سه قرص نان جبین هفده آیت خداش نفرستاد

حقیقت دریاست شریعت کشتی از دریای بے کشتی چون
گذشتی نماز بسیار گذاردن کار پیر زمان است روزه
بسیار داشتن صرفه نان است حج گذاردن تباشا کردن
جهان است دل بدست آوردن کار جو امر و ان است
جو امر و چون دریاست بخیل جو بی پس از دریای جوی
نه از جوی تصرف در تصوف کافری است خرسند
بی همی است خوش خوی سلیم است نیاز نوحه گریست
ناز مشاطه گری است شاید بازی با غیر حق انبازی است
این همه که گفتم نشان سستی است و دلیل خود پرستی است
اصل توحید ازین همه بری است تمامی این کار بے نشاء^{نست}

بنای کار اعمال عبد اللہ برستہ چیز است اثبات حقیقت
 بے افراط و نفی تشبیه بی تعطیل و بر ظاہر رفتن بی تخلیط
 اگر طابی راہ پاک کن و پشت بر آب و خاک کن چون اغیار
 بگذشتی و مسافت از میان برداشتی از خود رمیدی
 و با دوست آرمیدی دیدی آنچه دیدی درین راہ مرد باش
 و با دل پر در و دباش کار خام مکن و در کوے هوا و ہوس
 مقام مکن دل بخلق بند کہ خستہ گردی دل بحق بند کہ رستہ
 گردی خوشہ است از سہرچہ ماہ تابا ہی است و اندہ مفت
 الہی است لاجرم برہہ واجب است اگر امیر و حاجب
 است کہ تنعم عبادت را با رادت پاشد و مراد حق باشد
 و در عبادت باری باشد کہ حضرت حق جل و علا میفرماید

که آنسردیم تا کار سازم خوانند و میرانیدم تا بی نیازم
 دانند هر کرا در وجود آوردم از بهر سجود آوردم
 ای درویش در عبادت صبر کن که محنت
 دنیا بسر آید و تخم عبادت بر آید و نجات از لی بد آید
 و صبح وصال بر آید و در سعادت بکشاید و آفتاب
 جمال الهی رو نماید این العالمین فتح

تمت

اشتمارکت

جن حضرات کو اس سالہ کی اور کتب مفضلہ ذیل کی ضرورت ہر سال قیمت
مطبع مفید و کن (واقع چیتہ بازار مختار الملک مرحوم) حیدرآباد دکن
طلب فرمالین۔

دیوان حضرت میرزا مظہر جان جاناں شہید رحمۃ اللہ علیہ بزبان فارسی۔ ۶
مجموعہ فتویات ^{فارسی} حسین چارمنوی نادرین جو آج تک طبع نہیں ہو۔ ۴
دیوان قطب اردو۔ ۶ دیوان قطب فارسی ۸
تہذیب الصلوٰۃ۔ ۲ ہادی تجوید ۲ تختہ شجرہ انبیاء
حضرت آدم سے آنحضرت تک کے انبیاء کا نسبی سلسلہ ۲ تختہ شجرہ
جملہ طرق ۲ گشتی نشان فوجدار مع منیمہ حسین خلاصہ مجموعہ
تعزیرات ہند و ضابطہ فوجداری شریک ۵

۱ کتب منطبعہ لکھنؤ و دہلی و لاہور و بمبئی وغیرہ بکفایت مل سکتے ہیں۔

۲ کاغذات و لایتی وغیرہ ہمہ قسم و دیگر اشیاء کا محتاج مطالع موجود ہیں۔

۳ ہر قسم کی کتابیں و اشتہارات و رقعات وغیرہ نہایت خوشخط

بکفایت اس مطبع میں پہنچائی جاتی ہیں خوبی اور صفائی طبع کا ذمہ لیا جاتا ہے

اور مدت کا وعدہ بالکل سچا۔

المشیر
ابو رجا اندکینی مالک مطبع مفید و کن

R R

آخری درج شدہ تاریخ مریدہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

۱۔ اگر کہیں کسی نے "بسم اللہ" کے بعد سے پہلے سے لکھ دیا ہے
 ۲۔ اگر کہیں کسی نے "بسم اللہ" کے بعد سے پہلے سے لکھ دیا ہے
 ۳۔ اگر کہیں کسی نے "بسم اللہ" کے بعد سے پہلے سے لکھ دیا ہے
 ۴۔ اگر کہیں کسی نے "بسم اللہ" کے بعد سے پہلے سے لکھ دیا ہے
 ۵۔ اگر کہیں کسی نے "بسم اللہ" کے بعد سے پہلے سے لکھ دیا ہے
 ۶۔ اگر کہیں کسی نے "بسم اللہ" کے بعد سے پہلے سے لکھ دیا ہے
 ۷۔ اگر کہیں کسی نے "بسم اللہ" کے بعد سے پہلے سے لکھ دیا ہے
 ۸۔ اگر کہیں کسی نے "بسم اللہ" کے بعد سے پہلے سے لکھ دیا ہے
 ۹۔ اگر کہیں کسی نے "بسم اللہ" کے بعد سے پہلے سے لکھ دیا ہے
 ۱۰۔ اگر کہیں کسی نے "بسم اللہ" کے بعد سے پہلے سے لکھ دیا ہے

